خراسان بزرگ: سال پنجم، شماره (۱۶)، پائیز ۱۳۹۳
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.5, No.16, automn 2014-2015

جغرافیای تاریخی ولایت فرغانه

محمد حسن رازنهان[1]، محمد بیطرفان[2]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۴
تاریخ پذیرش:۱۳۹۴/۵/۷

چکیده

جغرافیای تاریخی پژوهش میان‌رشته‌ای تاریخ و جغرافیاست که جهت تحقیقات میدانی و آمایش سرزمینی از درجه اعتبار فراوانی برخوردار است. در این روش بررسی سیر جغرافیایی در میانه تحولات تاریخی، اهمیت زائدالوصفی دارد و هدف از آمیزش این دو رشته، ایجاد الگو و روشی منطبق و سازگار با پژوهش‌های جدید است تا تحولات منطقه جغرافیایی خاص را در دوره تاریخی بررسی کند. لذا در این نوع پژوهش تاریخ از معاصربودن برخوردار است و اهمیت آن به خاطر چارچوب کاربردی آن، بسیار است. ولایت فرغانه پیش از گسست و پارگی خراسان بزرگ در دوره‌های تاریخی مختلف، یکی از مهم‌ترین ولایات این اقلیم به‌حساب می‌آمد. به گفته برخی جغرافیانویسان قرن ۴ق، این ولایت یکی از کوره‌های بزرگ خراسان و جزو چهارم سرزمین فوق محسوب می‌شد. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که رشد شهرهای ولایت‌های فرغانه در دوران اسلامی به نسبت نزدیکی به حکومت مرکزی، حاشیه جاده‌های تجاری و پیشرفت کشاورزی وابسته بوده است. رشد کشاورزی در این منطقه مرهون نظام آبیاری پیشرفته‌ای معروف به «نظام فرغانه» بود. همچنین در حوزه تجارت صادرات پنبه و برده در دوره‌های تاریخی مختلف یکی از عوامل رشد و پیشرفت منطقه محسوب می‌شده است. روی‌هم‌رفته این جستار بر آن است تا با روش توصیفی- تحلیلی، برآیند کلی از ساخت‌ها و ویژگی‌های جغرافیای، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه به دست دهد.

واژگان کلیدی:

فرغانه، ولایت، تجارت، شهر، سیاست، جغرافیای تاریخی.

---

۱ – استادیار تاریخ دانشگاه خوارزمی

۲– دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه خوارزمی(نویسنده مسئول)- std_mbitarafan@khu.ac.ir

۱- مقدمه

تحقیق و بررسی جغرافیای تاریخی یک منطقه به‌عنوان حوزه مطالعات بین‌رشته‌ای از آنجایی اهمیت بسزایی می‌یابد که به گذشته تاریخی شهر، منشأ جمعیت، نحوه شکل‌گیری، بررسی تداوم سنن قومی و جابه‌جایی گروه‌های اجتماعی می‌پردازد؛ بنابراین جغرافیای تاریخی در یک نظر به دنبال نتایج کارکرد نیروهای طبیعی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دوره‌های گذشته است که با فضای امروزی شهر پیوند خورده است (شکویی و کاظمی،۱۳۸۴: ۳۰). در مطالعات حوزه جغرافیای تاریخی مکان به‌عنوان جغرافیا و زمان به‌عنوان تاریخ موردتوجه است. ازاین‌رو طرح علم روابط مکانی انسان در متن مقاطع زمانی گذشته، برای حل چگونگی مسائل جغرافیایی امروز بشر کاربرد دارد (بیک محمدی،۱۳۷۸: ۱۵).

تا پیش از قرن بیستم، «جغرافیای تاریخی» اصطلاحی برای توصیف حداقل سه جریان متمایز فکری بود: الف) بازآفرینی جغرافیای شرح داده‌شده در کتاب مقدس و آثار کلاسیک یونان و روایت‌های رومی؛ ب) جغرافیا به‌مثابه پشتیبان تاریخ که درصدد نشان دادن دگرگونی حدود و ثغور و مرزهای دولت‌ها و امپراتوری‌ها بود، و ج) تاریخ اکتشافات جغرافیایی (Butlin, 1-23). در فاصله بین دو جنگ جهانی نقش جغرافیا و به‌تبع آن تاریخ به‌عنوان ساختار پر رنگ شد. تا جایی که در فرانسه تحت تأثیر مکتب آنال مبحث جغرافیای تاریخی (historique gographie) به‌عنوان یک سبک مشخص مطرح شد. در آلمان و انگلستان هم مبحث جغرافیای تاریخی پی گرفته شد. بااین‌حال نظریه‌پردازان میانه قرن بیستم همچون داربی و سوئر کمک شایانی در جهت رشد این علم کردند (see: darby/ meinig).

در مباحث نظری که نخستین بار به‌صورت آکادمیک در قرن بیستم به بحث گذارده شد. با تأکید بر دشواری پژوهش در جغرافیای تاریخی، مسائلی همچون فرهنگ انسانی که پیش‌تر در حوزه جغرافیای انسانی می کنجد، دارای ماهیتی تاریخی بود؛ بنابراین در این نوع تحقیقات انسان به‌عنوان محور تحول در جغرافیای تاریخی، عامل تأثیرگذار در آفرینش فرهنگ معرفی شد. در این نوع نگاه هرچند اصالت را بر جغرافیا قرار دادند، ولی مهم آن بود که داده‌های آن از طریق بررسی‌های تاریخی فراهم می‌شد (Sauer, v31,4-15/ Wittlesey, v35,1-6,30-32). درنتیجه به گمان برخی این رشته زیرشاخه‌ای از جغرافیای انسانی است که نزدیک به تاریخ، تاریخ محیط‌زیست و بوم‌شناسی تاریخی است. بوم‌شناسی تاریخی یک برنامه جدید تحقیقاتی بین‌رشته‌ای است که با درک ابعاد زمانی و مکانی در روابط جوامع انسانی، به محیط‌های محلی و اثرات جهانی حاصل ازاین‌روابط می‌پردازد. در بوم‌شناسی تاریخی به‌واقع رفتار انسان در محیط چشم‌انداز، به‌عنوان بخشی از جغرافیای تاریخی مشتق شده است. (Balee, 75-98).

با این احوال تعریف روشنی از جغرافیای تاریخی به‌مثابه الگویی جهت تحقیق و پژوهش‌های بنیادی صورت نگرفته است. ولی در یک نظر می‌توان گفت جغرافیای تاریخی شامل بازسازی محیط‌های گذشته به شیوه بررسی سلسله وقایع در یک‌زمان یا ارزیابی آن‌ها با توجه به تحولات گذشته است (Monkhouse, 176). بااین‌حال در سطح علمی هم چالش‌های مختلفی در این موضوع واردشده است، که پیش‌تر حاصل دشواری و سپس ناکارآمدی آن است. یکی از آن‌ها مقاله مهم کوچرا با عنوان «جغرافیای تاریخی در میانه جغرافیا و تاریخ‌نگاری» است. بنا به نظر کوچرا مسئله همیشگی جغرافیای تاریخی، از آغاز شکل‌گیری، عدم تمایز کافی آن از علوم دیگر بوده است. ازاین‌رو به ابهامات جایگاه فوق اشاره می‌کند. وی تأکید دارد به‌رغم تلاش‌های فراوان در جهت حل این دو مسئله، فقدان مبنای روش‌شناسی و نظری، باعث لاینحل ماندن آن‌ها شده است (Ku Cera,v5,5-13). هرچند وی پیشنهادهایی برای گریز از خلط مباحث و درون افتادگی در مسائل بی‌مورد ارائه می‌دهد: الف) جغرافیای تاریخی علمی جغرافیایی است و نباید آن را به‌منزله توپوگرافی پنداشت؛ ب) جغرافیای تاریخی در صدد بازسازی گذشته به‌عنوان امر واقع است، لذا به شناخت ما از وضع کنونی منطقه کمک می‌رساند؛ ج) عنصر مکان به‌عنوان اولویت اصلی است و نباید در عنصر زمان به‌صورت توصیفی سالشمارانه فرو غلتید؛ د) ضرورت فراگیری علوم جغرافیایی و تاریخی برای درک مسائل جغرافیای تاریخی (Ibid, 9-10).

ولایت فرغانه قبل از گسست و پارگی خراسان بزرگ، یکی از مهم‌ترین ولایت‌های این منطقه محسوب می‌شد. شهرهای این منطقه نظیر خجند، نسا، خقند خود در دوره‌های تاریخی متفاوت سرنوشت سیاسی مجزای را تجربه کردند. لذا بررسی این منطقه چه از نظر ژئوپلیتیک و چه از نظر جغرافیای تاریخی اهمیت زائدالوصفی دارد. درباره پیشینه تحقیق باید اذعان نمود که تحت عنوان و نگرش نوشتار فوق، مقاله و کتابی تحریر نشده است،

هرچند در میان کتاب‌ها و مقالات مختلف اشارات به‌صورت گذرا و مختصر به این ولایت انداختند و جستاری که حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و جغرافیای را در کنار هم به‌صورت یک کل آهنگین در آورده باشد وجود ندارد. لذا نگارنده بر آن است در کنار معرفی شهرهای ولایت فرغانه و جایگاه آن در دوره‌های تاریخی مختلف-تا آنجا که فکت‌های تاریخی اجازه می‌دهند-، برآیند کلی از ساخت‌ها و ویژگی‌های این منطقه را به دست دهد.

۱. وجه‌تسمیه

فَرغانهٔ: (بغدادی، ۱۰۲۹/۳؛ القلقشندی، ۴۳۲/۴؛ بروسوی، ۴۹۲؛ ابن طباطبا علوی، ۴۰۰)، یکی از ولایات مهم سرزمین فرارود است (قزوینی، ۶۸۵). لیوشیتسن واژه فرغانه را به زبان‌های ایرانی شرقی سغدی-سکایی منتسب کرده است (تورسان زاد، ۱۰۷) و مارکورات نام قدیم فرغانه را به معنی مرزهای محکم و استحکام سرحدی ترجمه کرده است (همان).

درباره واژه فرغانه منابع تاریخی به‌صورت مشترک یک حادثه تاریخی را به‌عنوان وجه‌تسمیه آن معرفی کرده‌اند. به نظر می‌رسد نخستین بار ابن خردادبه در کتاب *المسالک و الممالک* خود به این قضیه پرداخته است. به گفته وی فرغانه را انوشروان بنیاد نهاد و برای آبادی آنجا از هر طایفه‌ای گروهی را به آنجا کوچاند و بدین سبب آنجا را «از هرخانه» نامید که آن را در عربی «من کل بیت» ترجمه کرده و گوید که فرغانه معرّب آن است (ابن خردادبه، ۳۰؛ همچنین القیسی الشریشی، ۲۳۳/۱)؛ بنابراین آن شهر موسوم به «هرخانه» را، به سبب کثرت استعمال «فرغانه» می‌گفتند (قزوینی، ۶۸۵-۶۸۶؛ بکران، ۱۶۰؛ مستوفی، ۲۴۶).

نام فرغانه در منابع چینی به‌صورت «دوّان» آمده است. این نام برگفته از قدیمی‌ترین اخبار چینی، و مرهون اثر چزان تسیان سفیر چینی (۱۲۸ قم) است. در این خبر و همچنین دیگر اخبار چینی ناحیه فرغانه به نام «دوان» خوانده‌شده است. به‌هرحال نام فرغانه «(قدیمی‌ترین تلفظ نویس چینی آن را «پُلُن» و بعد «پاکانه» و «بُخان» و «فیخان» بوده است) فقط در قرن پنجم بعد از میلاد» دیده می‌شود (بارتولد، ۴۶). در گویش مردم سرزمین فرغانه هم‌اکنون نیز «واژه دوان در ترکیب نام‌های جغرافیایی از قبیل کاشغر- دوّان، تیرک دوّان به معنی گذرگاه، گردنه، گودال و کوتل و کند پر دوان (نام نوعی گیاه) استفاده می‌شود. فقط در سده پنجم میلادی شکل واژه pua-lak-na (همچون ترانسکرپیسیان) نزدیک به واژه فرغانه» ثبت‌شده است (تورسان زاد، ۱۰۷-۱۰۸).

۲. بخش جغرافیایی

۲-۱- جغرافیای تاریخی

فرغانه نام ولایتی پهناوری است؛ چنانکه برخی این ولایت را دارای چهل شهر می‌دانستند (مقدسی، ۲۶۲-۲۶۳). در گذشته تاریخی فرغانه خوره‌ای وسیع در فرارود بود، که در مجاورت ولایت ترکستان و در گوشه ناحیه «هیطل» از سمت طلوع خورشید قرار داشت و از سمت راست به طرف ولایت ترک واقع بود (مقدسی، ۲۶۲، ۲۵۳؛ قزوینی، ۲۹۱؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۰؛ بغدادی، ۱۰۲۹/۳). همچنین ابن وردی آن را در مجاورت سرزمین تبت برمی‌شمارد (ابن وردی، ۱۲۶) و این منطقه ورای چاچ و رودخانه سیحون و جیحون قرار داشت (بروسوی، ۴۹۲). در اطراف فرغانه ولایت‌های مهمی قرار داشتند؛ در قسمت شرقیش کاشغر و غربیش سمرقند و جنوبیش کوهستان بدخشان و شمالیش همچون المالیع و الماتو بود (رازی، ۴۴۰؛ همچنین بنگرید به: بابر، ۷۱؛ مبارک، ۱۳۵). در سرحد کاشغر و فرغانه کوهی در میان بود و آنچه در میان این ولایت قرار داشت را «آلای» می‌گفتند (دوغلات، ۶۰۲). دیگر اینکه سرچشمه رودخانه فرغانه از پامیر بود و به همراه رودخانه چاچ به رود جیحون می‌ریخت (مقدسی، ۶۰/۴-۶۱).

برخی ولایت فرغانه را به همراه کل منطقه فرارود، جزو چهارم سرزمین خراسان برمی‌شمارند (ابن فقیه، ۶۱۵). تاریخ سیستان هم آن را یکی از کوره‌های بزرگ خراسان معرفی می‌کند (تاریخ سیستان، ۲۷؛ همو انصاری دمشقی، ۳۷۴). مؤلف *تاریخ بیهق* نیز این ولایت را در «ربع معمور عالم» نام‌برده است (ابن فندق (بیهقی)، ۱۸).

جغرافیا نگاران مسلمان این ولایت در اقلیم چهارم قرار داده‌اند (ابن رسته، ۹۷؛ مقدسی، ۵۲/۴؛ انصاری دمشقی، ۲۹؛ مقریزی، ۲۶/۱؛ ابن عدی‌ام، ۴۴۷/۱). کما اینکه برخی آن را در اقلیم پنجم (حموی، ۳۱/۱؛ النویری، ۲۱۲/۱؛ تاریخ بناکتی، ۳۱۸؛ بابر، ۷۱؛ مبارک، ۱۳۵؛ هدایت، ۱۰۷) و برخی دیگر در اقلیم ششم قرار داده‌اند (بونی، ۵۹۹).

شهرهای ولایت فرغانه بدین شرح است:

۱) أَخْسِيكَثُ/اخسيكت/اخشيكث/اخشيلب (بغدادی، ۴۱/۱): ایـن نام در دوره اسـلامی بـه‌ویژه دوره تیموریـان بـه نـام «اخسـی» معروف بوده است (خوانـدمیر، ۹۹/۴). قلقشـندی آن را در اقلـیم پنجم می‌گنجاند و می‌گوید این شهر در طـول نـود درجـه و ۲۰ دقیقه و در عرض چهل دو درجـه و ۲۰ دقیقـه قرارگرفتـه اسـت (القلقشندی، ۴۳۷/۴).

اخسیکت مهم‌ترین شهر فرغانه بود (عمـری، ۱۷۲/۳). در منـابع هـم خـوره و هـم قصـبه معرفی‌شـده اسـت (حمیـری، ۱۸). در دوره‌های تاریخی مختلف آن را کرسی فرغانـه معرفـی کرده‌انـد (بکران، ۱۶۰؛ خواندمیر، ۹۹/۴).

اخسیکت در ساحل رودخانه «خشرت» و پای کـوه قـرار داشـت (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۱). ابن حوقـل از آن در ساحل رود چاچ و در زمینی هموار نام می‌بـرد و فاصـله آن را بـا کوه‌ها نیم فرسخ ذکـر می‌کنـد (ابـن حوقـل، ۵۱۲/۲؛ همچنـین بنگریـد بـه: حمـوی، ۱۲۱/۲؛ حمیـری، ۱۸؛ بغـدادی، ۴۱/۱؛ بروسوی، ۱۳۲؛ ابن طباطبا علوی، ۳۶۲). در این زمینـه جیهـانی می‌گوید: «آن شهری است در کنار جوی شاش بر زمین راست و هموار و میان آن و کوه‌ها فرسنگی باشد بر جانب دسـت راسـت رود» (جیهانی، ۱۹۴). روی‌هم‌رفتـه اخسـیکت بـه‌عنوان شـهری آبادان و با حاصلخیزی فراوان عنوان‌شده است (مقدسی، ۲۷۱).

۲) أَنْدُكان/اندیجان: حموی آن را از دیه‌های فرغانه نـام می‌بـرد (حموی، ۲۶۱/۱؛ همچنین بروسوی، ۱۷۱)؛ ولـی در پایـان قـرن هفتم کرسی ولایت فرغانه شد. قایدو و قوا آن را احـداث کردنـد (بارتولد، ۵۶). از قرن ۱۰ق/۱۶م فرغانه به دولـت ازبکـان تعلـق داشته است و از اندیجان گاه به‌عنوان مقر و مسند یکی از حکـام کوچک و متعدد دودمان شیبانیان یادشده است (همان، ۵۸).

۳) قُبا: (بروسوی، ۵۰۵) یکی از شهرهای بـزرگ و خـوب ناحیـه فرغانه بود (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۱؛ مقدسـی، ۲۷). از قبا بعد از قرن ۴ق/ ۱۰م دیگر نامی برده نشـده و معلـوم نیست که چرا دوران رونق و شکفتگی این شهر چنین کوتاه بوده است (بارتولد، ۵۵).

۴) أُوْش: یکی از شهرهای بزرگ و نزدیک قبا بـود کـه نزدیـک کوهی قرار داشت که نگهبانان در آنجا رفتار ترکان را می‌پاییدند (حموی، ۲۸۱/۱). شهر پر نعمت بود و اهالی جنگنده ای داشت و در پای کوه قرار داشت (حدود العالم من المشـرق الـی المغـرب، ۱۳۱).

۵) کاسان/کاشان/قاسان/کات/کاث: (بروسوی، ۵۴۲). احمد کاتب این شهر را قصبه فرغانه، و شهر بزرگی ذکر می‌کند. ایـن شـهر در ورای چاچ قرار داشت (همان، ۵۴۲). هرچند قبل از اسلام بـه مرکزیت فرغانه شناخته می‌شد و بعد از ظهور اسـلام اخسـیکت به‌عنوان مقر و مرکز فرغانه معرفی شد، با ایـن احـوال انصـاری دمشقی که در قرن هشتم می‌زیست، کاسان را بزرگ‌ترین شـهر این ولایت معرفی می‌کند (انصاری دمشقی، ۳۷۴).

۶) أُوزْكَنْد/أُوزْجَنْد/بوکند/خواکند: (بروسوی، ۱۸۰). شهری در بین فرغانه و ولایت ترک واقع بود (حدود العـالم مـن المشـرق الـی المغرب، ۱۳۱). حموی آن را یکی از بخش‌هـای فرغانـه و جـزو آخرین شهرهای آن و پشت مرز دارالحرب ذکر می‌کند (حمـوی، ۲۸۰/۱)؛ و قدامه اوزکند را «شهر دهقان جور تگین» می‌خوانـد؛ بدین معنی که اوزکند مقر شاهزاده ترک بوده است (بارتولد، ۵۱).

۷) نساء بالا و پائین: (بروسوی، ۶۲۴). نسای بالا در اول ولایـت فرغانه از سمت ورود به ناحیه خجند قرار گرفته است و نسا پائین به نسای بالا متصل گشته بود (همان؛ جیهانی، ۱۹۵).

۸) مَرْغِنانْ/مرغینان/مرغیلان: (بروسوی، ۵۸۷). حموی آن را ده (حموی، ۴۵/۳) و ابوالفدا آن را یکـی از شـهرهای مشـهور بـلاد فرغانه معرفی می‌کند (ابوالفدا، ۵۵۰).

۹) جذغل: این شهر بین کوه‌ها و صخره‌ها واقع شده بود و دارای روستاهای فراوان بود (حدود العـالم مـن المشـرق الـی المغـرب، ۱۳۰)

۱۰) سوخ: در کوهپایه و بین بتم و فرغانه قـرار داشـت (همـان، ۱۳۱).

۱۱) خُجَنْد: (بروسوی، ۳۰۹–۳۱۰). این شهر هم مرز بـا ولایـت فرغانه می‌باشد (اصـطخری، ۳۳۳؛ حمـوی، ۳۴۷/۲)؛ و از سـمت راست با ولایت اشروسنه و در غرب با رودخانـه چـاچ هـم مـرز است (ابـن حوقـل، ۵۱۱/۲؛ ابـن فقیـه، ۶۱۶؛ اصـطخری، ۳۳۳؛ حموی، ۳۴۷/۲).

۱۲) خُوَاقَنْد/خقند: (بروسوی، ۳۱۹). یکی از شهرهای بزرگ بلاد فرغانه است. وامبری خقند را در جای ولایت فرغانه نشانده است و می‌گوید که قدیمی‌ها آن را «فرغانه» می‌خواندنـد. وی دربـاره موقعیت جغرافیای خقند می‌آورد: «از طرف شـرق بـه تاتارسـتان چین و از مغرب به بخارا و «جاکسارتس» و از شـمال بـه قبایـل چادرنشین تاتار و از جنوب به «قره‌تقین» و «بدخشان» محـدود می‌باشد» (وامبری، ۴۷۳). باوجوداین ادعا لـیکن خقنـد یکـی از شهرهای ولایت فرغانه است (حموی، ۳۹۹/۲) که در اواخر قرن

نوزدهم رفته‌رفته نامش فرغانه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در قرن نوزدهم از همه شهرهای فرغانه مشهورتر بود و دارالملک فرغانه و پادشاه‌نشین محسوب می‌گشت (هدایت، ۱۰۷). میرزا سراج می‌گوید «خوقند پای تخت مملکت فرغانه می‌باشد؛ در یک قرن قبل در دست حکومت اسلامی بوده، والی آخرین آن خدایار خان نام، بعد از تصرف روس فرار نموده، بعد به دست روس‌ها افتاده ...» (میرزا سراج، ۳۶)

۱۳) نسوح: جیهانی می‌گوید شهری است در بین کوه‌ها و دارای شصت پارچه آبادی بود (جیهانی، ۱۹۵)

برای اطلاع مسافت شهرها نسبت به فرغانه به جدول شماره ۱ رجوع کنید: (یعقوبی، ۱۲۶؛ ابن فقیه، ۶۲۷؛ بکران، ۹۵؛ کاتب بغدادی، ۱۰۴؛ بغدادی، ۱۰۲۹/۳؛ ابوالفدا، ۵۶۲؛ الیعقوبی، ۱۲۶،۱۲۵،۱۱۶؛ ابن رسته، ۲۸۷، ۲۹۴؛ ابن وردی، ۳۹).

شهر	مسافت (منزل، مرحله، فرسخ)
چاچ	۵م
سمرقند	۵۳ف (به گفته قدامه ۳۵ف و به گفته بغدادی ۵۰ف)
باب	٤ف
اشروسنه	۲مر
شام	۵مر
بلخ	۳۰م–۲۰م
شاش	۵م

۲-۲- جغرافیای کنونی

ولایت فرغانه هم‌اکنون با نام استان فرغانه در سمت غربی کشور ازبکستان واقع است. این استان با مرکز، ۲۳۶ کیلومتر فاصله دارد (رمضانی پاچی، ۱۵۶) و در سال (۲۰۰۴) دارای ۲۷۰۹۰۰۰ نفر جمعیت بوده است (ازبکستان، ۱۳).

طول سرزمین فرغانه از شرق به غرب ۳۰۰ کیلومتر و عرض آن حداکثر ۱۷۰ کیلومتر است. ارتفاع این منطقه نسبت به سطح دریا از ۳۰۰ تا ۱۰۰۰ متر است. سرزمین فرغانه یک فرورفتگی طبیعی است که در بخش شرقی آسیای مرکزی، رشت کوه‌های تیان شان، پامیر و آلای این سرزمین را از دیگر بخش‌ها جدا می‌کند. کوه‌های شمال شرقی فرغانه، چتغل، فرغانه، التاو، بلورتاق، تیان شان، و کوه‌های جنوب، آرال و ترکستان نام دارد. غرب فرغانه به‌وسیله تنگه‌ای موسوم به دروازه خجند امتداد می‌یابد. این تنگه محل ارتباط فرغانه با سرزمین‌های استروشن، چاچ، زرافشان، و خوارزم است. سرزمین فرغانه در بخش شرقی، به‌وسیله گردنه‌های بلورتاق تیان شان و ایرکشتام با کاشغر، چین و مغولستان در ارتباط بود. سرزمین فرغانه در بخش جنوبی، به‌وسیله گذرگاه‌های رشته‌کوه آلای و ترکستان با سرزمین‌های بدخشان، قراتگین، درواز، افغانستان، خراسان و هندوستان در ارتباط بود. فرغانه در بخش شمالی با رشته‌کوه‌های فرغانه و چغتل با سرزمین‌های طراز، هفت رود، آلتای، سیبری، و بیابان‌های پهناور اوراسیا در ارتباط است (تورسان زاد، ۱۰۹–۱۱۰).

۳. بخش تاریخی

۳-۱- روایات نخستین

تاریخ احداث ولایت فرغانه را به انوشیروان نسبت می‌دهند (ابن خردادبه، ۳۰؛ همو القیسی الشریشی، ۲۳۳/۱؛ قزوینی، ۶۸۵–۶۸۶؛ بکران، ۱۶۰؛ مستوفی، ۲۴۶؛ ادریسی، ۵۰۷/۱). الحمیری هم در فصل توضیح شهر اخسیکت نسبت احداث آن را به انوشیروان می‌رساند (الحمیری، ۱۸)؛ ولی قدیمی‌ترین سند در رابطه با ولایت فرغانه از یادداشت‌های چزان تسیان (۱۲۸ قم) به‌دست‌آمده است (بارتولد، ۴۶). بااین‌وجود جغرافیانگاران عهد قدیم از فرغانه یادی نمی‌کنند. در یادداشت‌های دیگری از چینیان و بنا به مندرجات «بِی- شی» که اطلاعات آن بیشتر مأخوذ و مربوط به قرن پنجم میلادی است، «محیط پایتخت امیرنشین {فرغانه} فقط چهار لی (یک کیلومتر و نیم) بوده است» (همان، ۴۶–۴۸).

گذشته از گزارش‌های تاریخی، کاوش‌های باستان‌شناسی جلوه‌های بیشتری از تمدن و فرهنگ ولایت و دره فرغانه را روشن کرده است؛ چنانکه تمدن «چوست» را در میان دره فرغانه احصاء کرده‌اند (بلنیتسکی، ۷۳–۷۴). همچنین در فرغانه شرقی محوطه باستانی وسیع «شوراباشات» نیز به دوران هخامنشی تعلق دارد (همان، ۹۷).

بنابراین سخن جغرافیانویسان و تاریخ‌نگاران مسلمان زیاد سندیت ندارد. هرچند می‌توان چنین استنباط کرد که رشد و گسترش فرغانه از زمان انوشیروان بوده است.

۳-۲- تاریخ سیاسی

آنچه از گزارش‌های داریوش هخامنشی به دست می‌آید، به نظر می‌رسد که حیطه نفوذ دولت هخامنشی منطقه فرغانه را هم در برمی‌گرفته است (پیرنیا، ۲۲۶۲/۳). بر طبق نوشته‌های منابع خطی چینی خطایی در سده‌های ۲ و ۱ ق.م در سرزمین فرغانه دولت مستقل سغدیان و سکاییان به نام دوان به وجود آمد (تورسان زاد، ۱۶۹). همچنین در دوره پادشاه کوشانی کنیشکه در حدود سال‌های ۱۲۱–۷۸ م فرغانه تحت حاکمیت امپراتوری کوشان قرار گرفت (همان، ۱۷۰).

پیش از نفوذ اعراب به منطقه، یزدگرد پادشاه ساسانی با فرار به فرغانه مقدمات اتحاد با ترکان را فراهم کرده بود (مسکویه، ۴۰۷/۱–۴۰۸؛ بلعمی، ۵۳۶/۳، ۵۳۹). پس از حمله اعراب مسلمان، مبارزات سختی در فرغانه شکل گرفت، که چندین مرتبه باعث شکست مسلمانان شد (الیعقوبی، ۱۳۴–۱۳۵). بااین‌حال پس از گمارش صالح برادر قتیبه بن مسلم باهلی به منطقه فرارود، وی به همراه نصر بن سیار توابع مهم فرغانه همچون کاسان و اخسیکت را گشودند (بلاذری، ۴۰۵؛ ابن اثیر، ۵۲۴/۴) و خود قتیبه در سال ۹۴ ق بخشی از فرغانه را تسخیر نمود (طبری، ۴۸۳/۶–۴۸۴؛ بلاذری، ۴۰۷؛ نویری، ۲۹۹/۲۱–۳۰۰). ولی ملوک فرغانه در برابر اعراب مقاومت زیادی کردند. به‌طوری‌که از حمله نخستین اعراب در زمان قتیبه ۹۴ ه تا انقیاد قطعی و غایی آن بیش از یک قرن طول کشید (بارتولد، ص۴۸)؛ بنابراین جغرافیان نگاران مسلمان، حد مملکت اسلام را از جانب شرقی، ولایت فرغانه قلمداد می‌کردند (ابن وردی، ۳۹).

در اوائل ورود اسلام دهقانان نقش تعیین‌کننده در ناحیه فرغانه و منطقه فرارود داشتند. امرای محلی منطقه فرغانه به ملوک اخشید معروف بودند (ابن خردادبه، ۴۰؛ قلقشندی، ۴۵۳/۵؛ خوارزمی، ۱۱۶؛ ابن عماد حنبلی، ۱۸۸/۴؛ عامری حرضی، ۲۹۳/۱؛ قرمانی، ۴۳۳/۲؛ ابن خطیب، ۱۹۳/۱؛ ابن تغری، ۲۳۷/۳).

پس از شکل‌گیری دولت سامانی، درهای فرغانه به روی مسلمین و دین اسلام گشوده شد (قدیانی، ۶۳۶/۲). کم‌کم در اوائل قرن سوم این منطقه به خاندان ایرانی آل سامان واگذار شد. چنانکه غسان در سال ۲۰۴ ق امارت فرغانه را به احمد بن اسد سامانی واگذار کرد (نرشخی، ۲۶۲؛ گردیزی، ۳۲۲؛ جوزجانی، ۲۰۳/۱؛ خواندمیر، ۳۵۲/۲).

پس از سامانیان ولایت فرغانه در اختیار سران ترک قرار گرفت و تا حضور مغولان رنگ و روحیه ترکی بر آن غالب شد (بارتولد، ۵۳–۵۴). در حکومت مغولان ولایت فرغانه جزو اولوس جغتای قرار گرفت و تا ظهور تیموریان در ید قدرت نوادگان خاندان جغتای قرار داشت (دوغلات، ۱۶–۱۷، ۴۱۵؛ ابن خلدون، ۴۱۵). با ظهور تیمور این منطقه به پسر وی عمر شیخ میرزا واگذار شد (خواندمیر، ۹۸/۴). در دوره شیبانیان این ملک در اختیار آنان از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت (بنگرید به: محمدیار بن عرب قطغان، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۱، ۲۰۰، ۳۲۸، ۳۳۹؛ افوشته ای نطنزی، ۵۵۶). در قرن ۱۱ق/۱۷م بیشتر سرزمین فرغانه در تصرف سلطان قزقز بوده است؛ حتی نام فرغانه تحت شعاع اسم اندیجان قرار گرفته بوده است. این سرزمین پس از انقراض ازبکان به دست خواجگان افتاد. حکومت خواجگان توسط شاهرخ بیگ سرنگون شد و وی در فرغانه دولت ازبک مستقل که پایتخت آن در خوقند بوده تأسیس نمود؛ و تا زمان تصرف روس امتداد پیدا کرد (بارتولد، ۵۸) و از اواخر قرن نوزدهم «تمام فرغانه در تصرف دولت قوی شوکت روس» قرار گرفت (میرزا سراج، ۳۶).

۳–٤- تاریخ اجتماعی

ساختار شهر: درباره این مقوله می‌بایست شهرهای اصلی ولایت فرغانه را یک به یک موردبررسی قرار داد، تا برآیند کلی از ساخت شهری ولایات فرغانه به دست آید. همچنین درباره برخی شهرها گزارش چندانی در منابع نیامده است، به‌خصوص بیشتر گزارش منابع از دوره اسلامی است. به‌هرحال در سده‌های سوم و اول قبل از میلاد در شرق فرغانه، نخستین شهرهای نوبنیاد مثل: اخسیکث، مینگ تپه، سین تپه، و قرقان تپه پدید آمدند. چهار قرن اول میلادی سال‌های رشد و پیشرفت شهرسازی فرغانه بوده است. بااین‌وجود آنچه مشخص است زندگی شهری در غرب فرغانه نسبت به شرق آن زودتر آغازشده بود (تورسان زاد، ۴۹).

به گفته جیهانی در فرغانه «هیچ موضع نیست نزدیک دارالحرب که آن را قهندز و شهرستان محکم و آلت و عدت بسیار و آب‌های روان نیست و در جمله ماوراءالنهر دهات بزرگ‌تر از فرغانه نیست؛ و بسیار ده باشد بفرغانه که حد آن یک منزل باشد از بسیار مردمان آن. عمارت و زراعت و کثرت چهارپایان ایشان و فراوانی مرغزارها و علف خواران» می‌باشد (جیهانی، ۱۹۵). ولی از قرن ۱۹ به بعد تحول بسیار در شکل شهرسازی

این منطقه صورت گرفت؛ زیرا با تسلط روس‌ها نوع شهرسازی اروپایی محور در فرغانه مرسوم گردید. میرزا سراج با اشاره به شهرسازی‌های مکرر روس‌ها می‌گوید «وقتی روس‌ها فرغانه را متصرف شدند، هوای آنجا را بهتر پسندیده ازاین‌جهت نشیمن‌گاه حکومتی کل و روسای قشونی و عساکر نظامی را در آنجا قرار» گرفت. (میرزا سراج، ۴۰)

۱) اخسیکت: وسعت شهر در قرن چهارم هجری یک سوم فرسخ عنوان‌شده است (ابن حوقل، ۵۱۲/۲). شهر از شهرستان و ربض تشکیل‌شده بود. مسجد جامع و بیشتر ساختمان‌ها در شهرستان قرار داشت، و ربض اطراف شهرستان را احاطه کرده بود. همچنین این شهر یک کهندژ و چند بازار داشت (مقدسی، ۲۷۱). جیهانی به فاصله کمی پیش از دیگر جغرافیانویسان مسلمان، محل قرارگیری بازارها را هم در شهر و هم در ربض معرفی می‌کند (جیهانی، ۱۹۴؛ همو الحمیری، ص۱۸؛ ادریسی، ۵۰۷/۱). وی درباره ربض گزارش می‌کند که شش در داشت، که آب‌های جاری و حوض‌های فراوان به هر دری از درهای ربض می‌رسید. باغ‌ها و بوستان‌ها متصل‌به‌هم بودند و در کنار آب‌های روان ۲ فرسنگ را طی می‌کردند (جیهانی، ۱۹۴، عمری، ۱۷۲/۲). سرای امارت و زندان در کهندژ بود و مسجد جمعه در شارستان قرار داشت (اصطخری، ۳۳۳؛ ابن حوقل، ۵۱۲/۲). در قرن هفتم شهر در زمینی هموار در پهنه رود چاچ وسعت یافته بود و در حدود یک فرسنگ نسبت به کوه شمالی فاصله داشت. ربض آن در حدود سه فرسنگ بود و دور آن دیواری قرار داشت. شهر همچنین دارای چهار دروازه بود (حموی، ۱۲۱/۱). عمدتاً بناهای داخلی شهر در قرن چهارم از گل بود (ابن حوقل، ۵۱۲/۲)؛ هرچند به نظر می‌رسد سه قرن بعد بناهای داخل شهر ازجمله کهندژ بازسازی‌شده باشد؛ زیرا به گفته عمری بناهای داخل کهندژ از خاک رس بود (عمری، ۱۷۲/۳).

۲) قبا: در قرن ۴ق در وسعت و بزرگی نزدیک به اخسیکت گزارش‌شده است (ابن حوقل، ۵۱۳/۲)؛ اما باغ‌ها و بوستان‌های زیادی داشت و نسبت به اخسیکت از آب فراوانی بهره‌مند بود (جیهانی، ۱۹۴؛ اصطخری، ۳۳۳). مقدسی آن را از قصبه بزرگ‌تر می‌دانست و به نظر وی می‌بایست اینجا را قصبه می‌نامیدند ولی بنا بر عرف از این عمل استنکاف می‌ورزد (مقدسی، ۲۷۲). اصطخری جدای از اینکه آن را یکی از منزه‌ترین شهرهای ولایت فرغانه معرفی می‌کند، از قلعه، مسجد، بازار و ربض این شهر نام می‌برد (اصطخری، ۳۳۳). بازارها، سرای امارات و زندان در ربض بود و ربض هم دارای دیوار بود (جیهانی، ۱۹۴؛ اصطخری، ۳۳۳). مسجد جامع در بازار قرار داشت (مقدسی، ۲۷۲). در قرن ۴ق کهندژ آن ویران بود و مسجد جامع در کهندژ قرار داشت (ابن حوقل، ۵۱۳/۲؛ اصطخری، ۳۳۳).

۳) اوش: در قرن ۴ق شهری آباد و بزرگ نظیر قبا بود. این شهر کهندژی «معمور» داشت، و سرای امارت در آنجا قرار گرفته بود. شهرستان دارای ربض، و ربض نیز باره‌ای متصل به کوه بود. این باره سه در «اول در کوه، دوم در آب، سیم در مغکده» داشت (جیهانی، ۱۹۴). سرای امارت و زندان نیز در کهندژ قرار داشت (ابن حوقل، ۵۱۳/۲؛ اصطخری، ۳۳۳). این شهر چهار دروازه داشت (حموی، ۲۸۱/۱). مقدسی از جوی‌های بسیار نیکو و کاروانسرایی بزرگ آن خبر می‌دهد (مقدسی، ۲۷۲) ازلحاظ جمعیت شهر سوم فرغانه برشمرده می‌شد. مسجد جامع در میان بازارها قرار داشت. رباط بزرگی در حومه شهر برپا بوده که غازیان از هر سو بدان روی می‌آوردند (بارتولد، ۳۵۳/۱).

۴) اوزکند: در قرن ۴ق ازلحاظ وسعت دو سوم اوش بوده است (ابن حوقل، ۵۱۳/۲). این شهر سرحد ولایت فرغانه بود و دارالحرب این ولایت محسوب می‌شد (اصطخری، ۳۳۳). بنا به گفته یاقوت معنای کند در زبان محلی اهالی آنجا «دیه» بوده است (حموی، ۲۸۰/۱). این شهرستان دارای کهندژ و شهرستانی «نیک محکم و استوار» بود. بازارها نیز در ربض قرار داشت (ابن حوقل، ۵۱۳/۲؛ جیهانی، ۱۹۴-۱۹۵؛ عمری، ۱۷۳/۳). همچنین ربض آن دارای دیوار بود و شهر دارای چهار دروازه بود. جلوی دروازه شهر رودی بود که پل نداشت مردم از داخل آن عبور می‌کردند (مقدسی، ۲۷۲).

۵) مرغینان: مرغینان: در قرن ۴ق شهری کوچک بوده است. مسجد جامع اش به دور از بازار بود و بر دروازه شهر رودی جریان داشت (مقدسی، ۲۷۲). میرزا سراج که در اواسط قرن ۱۴ قمری در این شهر حضور یافته بود، این شهر را بد توصیف نکرده است. آن را کوچک‌تر از خقند و راسته‌بازارها و کاروانسراهای آن را شبیه آنجا معرفی می‌کند. وی همچنین می‌گوید اکثر مردم این شهر ابریشم‌کار و بافنده بودند (میرزا سراج، ۳۹-۴۰).

۶) خجند: خجند در میان ولایت‌های فرغانه از وسعت زیادی برخوردار بود. باغ‌ها و خانه‌ها شهر نه به‌صورت یکدست بلکه پراکنده بود (ابن حوقل، ۵۱۱/۲؛ عمری، ۱۷۱۷/۱-۱۷۲). خجند دارای کهندژ، شهرستان، و ربض بوده و مسجد آدینه در

شهرستان و کاخ در میدان ربض و زندان آن در کهندژ قرار داشت (ابن حوقل، ۵۱۱/۲؛ حموی، ۳۴۷/۲؛ اصطخری، ۳۳۳؛ بارتولد، ۳۷۰/۱). کهندژ نیز در شهرستان قرار داشت (حمیری، ۱۵۷). در قرون اولیه اسلامی ذکری از رودخانه نرفته است، لیکن در قرن هفتم و هشتم در منابع تاریخی از رودخانه‌ای که از شهر می‌گذشته است ذکری به میان رفته است (حموی، ۳۴۷/۲؛ بغدادی، ۴۵۳/۱). در قرن هفتم به نهایت وسعت خود می‌رسد به طوری که طول شهر بیش از یک فرسنگ و عرض آن نیم فرسنگ عنوان‌شده است که اکثر آن از خانه‌ها و باغهای مردم تشکیل می‌شده است (حموی، ۳۴۷/۲). این شهر را به خاطر زیبایی عروس عالم نیز لقب داده‌اند (راقم سمرقندی، ۲۴).

۷) خوقند: درباره شهر خقند در میان آثار جغرافیانویسان مسلمان دوران اسلامی ذکری به میان نیامده است؛ به‌هرحال بیشتر پیشرفت و آبادانی خوقند مربوط به قرن ۱۹م به بعد است. شویلر در هنگام بازدید از خوقند میادین و خیابان‌های آن را در میان شهرهای آسیای مرکزی از همه بزرگ‌تر و عریض‌تر معرفی می‌کند (Schuyler, v2, p11-12). میرزا سراج وصف خوبی از این شهر در دوره مذکور می‌کند: «خوقند در اصل شهر بسیار قدیمی نمی‌باشد، عمارات آن به طرح مشرق زمین ساخته شده است، بازارهای آن اغلب سرپوشیده و سابات است و کاروان‌سراهای تجارتی بزرگ بسیار دارد. حالیه اکثر عمارات آن را از روی پلان به طرح اروپ ساخته‌اند. آب جاری از درون شهر خیلی می‌گذرد. اکثر جوی‌های آن سرواز و بسیار تنگ و تار است. جوی‌ها را به‌زودی تنقیه هم نمی‌کنند. ازین سبب آبش کثیف است» وی در ادامه نوسازی شهر را توسط روس‌ها می‌ستاید و از آن تعریف می‌کند (میرزا سراج، ۳۸).

٤-٤- تاریخ اقتصادی

کشاورزی: ولایت فرغانه به علت آب‌وهوای مناسب، محل مناسبی جهت کشت و زرع محسوب می‌شده است. این ناحیه به‌واسطه حاصلخیزی و سرسبزی فراوان به «بهشت آسیا» معروف بود. شهرها و روستاهای مختلف این ولایت به شغل کشاورزی مشغول بودند و سالانه محصول کشاورزی زیادی مازاد بر نیاز تولید می‌کردند که به ممالک دیگر صادر می‌شد. در این ولایت محصولات متنوعی را کشت می‌شد؛ به‌عنوان نمونه کستنتکو محصولی در آبادی‌های فرغانه نام می‌برد، که به‌جای جو جنس دیگری به نام «جوکار» می‌کاشتند که از دانه‌های سفید و درشت و خوشه‌ای همانند نی با ساق صاف و هموار تشکیل می‌شد (کستنتکو، ۱۸۹-۱۹۰). حتی چینیان در فرغانه با کاشت موی انگور و یونجه (غذای اسبان) آشنا شدند (بارتولد، ۴۶).

این رشد کشاورزی مرهون نظام آبیاری پیشرفته ولایت بود. عملیات حفر قنات و آبیاری مصنوعی فرغانه از اهمیت بسیاری برخوردار بود. چنانچه «نظام فرغانه» در اتحاد جماهیر شوروی موقعیت خاصی به دست آورد (اشپولر، ۱۹۳/۲). حفر کانال‌های آبرسانی و هدایت از رودها به اراضی، «یکی از اقدامات موردتوجه بود و در همین جهت، در بهار سال ۱۹۳۹م/۱۳۱۸ش حدود ۴۵ کانال و در تابستان همان سال کانال بزرگ فرغانه به طول ۲۳۸ کیلومتر احداث شد. کانال فرغانه آب سیر دریا را به مرکز دره انتقال می‌دهد. این کانال به همراه کانال‌های دیگری که در جنوب و شمال دره فرغانه ایجاد شدند، توسعه فزاینده سطح زیر کشت پنبه را به همراه داشتند ...» (رمضانی پاچی، ۵۶).

تجارت: تجارت در فرغانه ابعاد گسترده‌ای را در بر می‌گرفت. تجارت برده و پنبه یکی از مهم‌ترین منابع مالی و تجاری ولایت بود. واردات برده عموماً در خوارزم و فرغانه و اسپیجاب و برخی نواحی مرکزی خراسان تمرکزیافته بود.

درباره تجارت پنبه باید افزود که در قرن نوزدهم که روسیه کم‌کم بر مناطق آسیای مرکزی تسلط پیدا می‌کند، با اجرای سیستم پیشرفته کشاورزی، محصولات فرغانه دو چندان افزایش یافت؛ بنابراین تصرف روس موجب دگرگونی اقتصادی فرغانه را مهیاد کرد، و آن به خاطر کشت پنبه بود. تا جایی که هر ساله قریب به ۱۱۵ میلیون کیلوگرم پنبه از فرغانه صادر می‌گشت. به قول بارتولد این سرزمین سالیانه ۴۰ میلیون منات از کشت پنبه درآمد داشت (بارتولد، ۵۹). میرزا سراج که در این زمان به ولایت فرغانه سفر کرده بود در سفرنامه خود می‌آورد: «ماشین و حلاجی پنبه کشی (زاود) هم در فرغانه بسیار است. حتی در دهات هم موجود است ... تجارت این ملک را هیچ‌یک از شهرهای ترکستان ندارد، همه‌ساله هم رو به ترقی است»(همان، ۳۷). همچنین در ادامه می‌آورد: «نفع و ثروت مملکت را اغلب بانک‌ها و کمپانیه های روس و یهودیان می‌برند. اهالی بیشتر حکم فعله و مزدور را دارند؛ و از فن تجارت بی‌خبرند. اکثر اهل فرغانه دهقان و کاسب و بافنده می‌باشند» (میرزا سراج، ۳۷-۳۸). هرچند وی حکومت روسیه را بر این منطقه سودمند تلقی

می‌کند که باعث پیشرفت منطقه شده است. به‌صورتی که «حالیه هم رعایا سیر و متمول شده‌اند، و هم دولت سالیانه کمی دخل می‌برد ...» (همان، ۳۷). میرزا سراج همچنین اذعان می‌کند که تجارت منطقه پیش‌تر در دست «یهودیان بومی و غیره» می‌باشد (همان، ۳۷).

معادن: در منابع جغرافیایی و تاریخ‌نگاری از منابع معدنی فراوان ولایت فرغانه نام‌برده شده است. چنانچه برخی از آن‌ها هم مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است. منابع معدنی ولایت فرغانه که در اغلب مواقع مورد بهره‌برداری و استخراج هم می‌رسید بدین شرح است: محمد بن نجیب بکران در کتاب جهان نامه خود از معدن فیروزه فرغانه یاد می‌کند ولی آن را خوشرنگ نمی‌داند (بکران، ۱۴۹). وی از وجود مس و سرب هم در فرغانه یاد می‌کند (همان، ۱۵۱). چنانچه ولایت فرغانه یکی از قدیمی‌ترین مکان‌های استخراج مس بوده است (تورسان زاد، ۱۵۴).

جیهانی در قرن ۴ق شرح دقیقی از معادن فرغانه به دست می‌دهد و بعضاً نوع بهره‌برداری و استعمال آن را بیان می‌کند: «در فرغانه چیزها می‌خیزد که در هیچ {جای} ماوراءالنهر غیر آن نیست. کان‌های زر و نقره است بناحیت بقا و اخسیکت، سیماب می‌خیزد در کوه‌های نسوح، و بناحیت «نسای بالا» چشمه‌های زفت می‌باشد و در کوه‌های اسیره نفط و جزع و فیروزه و آهن و روی و زر و سرب می‌خیزد. نساء العلیا سنگ سیاه می‌سوزند همچنان که انگشت سوزند و از آن سه خروار به یک درم باشد چون سوخته شود خاکستر آن می‌گیرند و بدان جامه‌ها می‌شویند و به‌غایت سفید و پاکیزه می‌شود، ندیده‌ام در هیچ شهر از شهرهای اسلام و مثل آن نشنیده‌ام»(جیهانی، ۱۹۵؛ همچنین بنگرید به: اصطخری، ۳۱۳؛ مستوفی، ۲۰۱–۲۰۴، ۲۰۶–۲۰۷؛ قزوینی، ۶۸۶؛ بروسوی، ۴۹۲).

مؤلف *حدود العالم* هم به معادن زر، سیم، مس، سرب، نشادر، سیماب، چراغ سنگ و سنگ مغناطیس در کوه‌های فرغانه اشاره می‌کند (حدود العالم، ۱۳۰؛ همو مقدسی، ۳۲۶). انصاری دمشقی کوه‌های دارای نشادر را در سرزمین فرغانه چین قرار می‌دهد (انصاری دمشقی، ۱۲۲).

در زمان حکومت عمر شیخ در کوه فرغانه «ماده‌ای کانی به رنگ سرخ و سفید کشف کردند و از آن دسته کارد و دیگر اشیاء می‌ساختند. گذشته از این در این کوهستان درختی می‌رویید بنام «تابودخو»[1] که به عقیده بابر در هیچ جای دیگر دیده نمی‌شده. چوب این درخت در ساخن قفس پرندگان و تیردان و غیره به کار می‌رفته» است (بارتولد، ۵۷–۵۸).

همچنین ولایت فرغانه مهم‌ترین ناحیه نفت و گاز سرزمین فعلی ازبکستان است. اولین چاه اکتشافی ناحیه فرغانه در سال ۱۸۸۰م/۱۲۵۹ش به نفت رسید و اولین تولید رسمی در سال ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ش از همین حوزه استخراج شد (رمضانی پاچی، ۱۶۸). مهم‌ترین حوزه‌های زغال‌سنگ ازبکستان هم در دره فرغانه و اطراف شهر سمنگان واقع‌اند (همان، ۱۶۹).

مسکوکات: سکه‌های مسی از دوران خلفای نخستین عباسی در شرق وجود داشت. فرغانه یکی از مناطقی بود که این سکه‌ها در آنجا ضرب می‌شدند (اشپولر، ۲۵۲/۲). در آغاز قرن پنجم هجری در منطقه فرغانه که تحت حاکمیت شاخه شرقی قراخانیان بود، درهم‌هایی با آلیاژ مس و سرب ضرب می‌شد. این سکه‌ها که شکل‌های نا منظم و وزن‌های نامعینی داشتند، بسیار کم ارزش بودند؛ به‌گونه‌ای که یک عدد از آن‌ها فاقد ارزش معاملاتی بود و این نوع سکه‌ها از طریق وزن کردن با ترازو، داد و ستد می‌شد که این خود کار تجارت را با مشکل مواجه می‌کرد (غفورف، ۶۳۵).

خراج: درباره نظام مالیاتی و خراج در منابع به‌صورت محدود اشاره‌شده است. مقدسی خراج فرغانه را در دوره سامانی ۲۸۰ هزار درهم محمدی ذکر می‌کند.

٥–٤– تاریخ فرهنگی

دین: مردم ولایت فرغانه اکثراً در مذهب حنفی بودند (قزوینی، ۲۹۱).

زبان: ولایت فرغانه در زمان‌های پیش از اسلام به زبان‌های محلی که پیش‌تر در حوضه زبان‌های خوارزمی می‌گنجید صحبت می‌کردند. ولیکن در زمان بابر در پایتخت فرغانه یعنی اندیجان زبان ترکی رایج بود. تقریباً همه این زبان را می‌دانستند. بابر حتی می‌گوید که گویش اندیجان همان زبان ادبی ترکان شرقی است که میرعلی شیر نوایی مدون ساخته است. ولی در مرغینان هنوز به «زبان سارتی» سخن می‌گفتند که به‌اصطلاح آن روز همان زبان ایرانی باشد (بارتولد، ۵۷).

---

[1] یا تابولخو

میوه‌ها: قزوینی رشته‌کوهی در فرغانه نام می‌برد که تا ولایت ترکستان امتداد داشت. در این کوه از میوه‌های همچون انگور و سیب نام می‌برد؛ و می‌گوید از «هر قسم میوه به هم رسد که کسی مالک آن» نیست (قزوینی، ۶۸۶)؛ و هرکسی از آن بخورد هیچ منعی ندارد (جیهانی، ۱۸۱؛ اصطخری، ۲۹۵). جیهانی به غیر این‌ها از جوز و پسته هم نام می‌برد (جیهانی، ۱۸۱). وی می‌گوید میوه‌های منطقه آن‌قدر زیاد بودند که هر چه مازاد بر مصرف می‌آمد به چهارپایان می‌خوراندند (جیهانی، ۱۷۸؛ اصطخری، ۲۸۸).

گیاهان و باغات: قزوینی از گیاهان همچون گل سرخ، بنفشه و فندق صحرایی نام می‌برد (قزوینی، ۶۸۶؛ اصطخری، ۲۹۵). همچنین کنشتو نباتی است که در یمن و فرغانه روید آن را «محلب» خوانند (شمس منشی، ۲۹۶). خواند میر هم از گیاهی در کوه‌های فرغانه نام می‌برد که «به‌صورت آدمی که آن را بی‌روح الصنم گویند و آن گیاه در قوت باء اثری تمام» داشت (خواندمیر، ۶۷۵/۴). همچنین گل‌کاری‌های فراوان ولایت فرغانه بالاتر از اندیجان بر هر دو کرانه رود تا اوش امتداد داشته است (بارتولد، ۵۷). باغ‌های فرغانه هم به خاطر آب‌وهوای مناسب، وضعیت خوبی داشت. به‌طوری‌که شعرای مشرق زمین، در وصف آن شعرها گفته‌اند (کستنتکو، ۵۰).

احشام: در میان حیوانات فرغانه، اسب از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بود. منطقه فرغانه به دلیل هوای مطبوع و آب‌های جاری گسترده با دشت‌های وسیع، محل مناسبی برای پرورش اسب بوده است؛ و در نزد چینیان قدر و قیمت فراوانی داشت (فرای، ۱۸۹). حتی اسب فرغانه یکی از دلایل تعرض چینی‌ها به این ولایت بود (رایس، ۷۴).

ظاهر و خلق‌وخو: اهالی فرغانه خوش‌صورت (قزوینی، ۲۹۱) و در میان مردم فرارود جزو زیباروترین‌ها بودند (مقدسی، ۳۳۶). همچنین در منابع به طول عمر زیاد آنان هم اشاره‌شده است (بیرونی، ۹۰). میرزا سراج، از خلق‌وخوی مردم فرغانه سخن خوبی نمی‌زند وی در این رابطه می‌آورد: «کلیه مزاج این مردم به تنبلی و بلهوسی خوکرده، اگرچه عموم ما مسلمان آسیا یک مزاج را داریم ولی هرگاه مردم فرغانه اندک وقوفی می‌داشتند کلی ترقی می‌کردند» (میرزا سراج، ۳۸).

شخصیت‌ها: فرغانه به‌عنوان یک ولایت، با وجود شهرهای بسیار، عالمان بزرگی را به جامعه بشری تقدیم کرده است. به‌عنوان‌مثال می‌توان از شخصیت‌های ذیل به‌عنوان عالمان ولایت فرغانه نام برد: ۱) اثیرالدّین اخسیکتی: وی شاعری والاتبار و سخندانی توانا بوده است (مجمع الفصحا، ۳۷۴/۱؛ نیز بنگرید به: بغدادی، ۸۵/۲). ۲) محمد بن موسی معروف به ابن فرغانی: یکی از مشایخ بزرگ تصوف و عرفان بوده است (تسعه کتب فی اصول التصوف و الزهد، ۱۴۸/۱؛ عطار، ۶۳۸؛ ابن خمیس، ۵۸۰/۲).

نتیجه‌گیری

ولایت فرغانه چه در دوره باستان و چه در دوره اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برای حکومت‌های منطقه برخوردار بوده است؛ زیرا ازلحاظ ژئوپلیتیک ثغر اسلام محسوب می‌شد؛ بدین خاطر پاسبانی و حراست از ویژگی‌های اسلامی از اولویت‌های حاکمان وقت به‌حساب می‌آمد. ازلحاظ آب و هوایی به خاطر وسعت زیاد این منطقه به گونه‌های مختلف اقلیمی برخورد می‌کنیم. این عامل باعث شده است که میوه‌ها و گیاهان خاصی در این منطقه بروید و ازلحاظ کشاورزی از موقعیت مناسبی برخوردار باشد. با رشد کشاورزی، تجارت نیز همسو با آن از رشد قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار می‌شود. این منطقه به خاطر وضعیت اقلیمی خاص از معادن غنی سود برده است که در دوره‌ای تاریخی مختلف مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته است.

کتابنامه

ابن اثیر جزری. (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م). *الکامل فی التاریخ*، *بیروت*: دارالصادر.

ابن تغری بردی، یوسف. (۱۳۹۲ق). *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*. وزارة الثقافة و الارشاد القومی. قاهره: الموسسة المصریة العامة.

ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. (۱۹۳۸م). *صوره الارض*. بیروت: دارصادر.

ابن خردادبه، ابوالقاسم. (۱۸۸۹م). *المسالک و الممالک*. بیروت: دار صادر افست لیدن...

ابن خطیب، محمد. (بی تا). *اعمال الاعلام فیمن بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام و ما یتعلق بذلک من الکلام*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۲۰۰۳م). *رحله ابن خلدون*. بیروت: المؤسسه العربیه.

ابن خمیس، حسین. (بی تا). *مناقب الابرار و محاسن الاخیار*. ابوظبی. مرکز زائد للتراث و التاریخ.

ابن رسته، محمد بن عمر. (۱۸۹۲م). *الاعلاق النفیسه*. بیروت: دارصادر.
ابن طباطبا علوی اصفهانی، ابراهیم بن ناصر. (۱۳۷۷). *منتقلهٔ الطالبیهٔ*. قم: المکتبه الحیدریه.
ابن عدیم، عمر بن احمد. (بی تا). *بغیهٔ الطلب فی تاریخ حلب*. بیروت: دار الفکر.
ابن عماد حنبلی، عبدالحی. (۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*. بتحقیق الأرناؤوط. بیروت: دار ابن کثیر.
ابن فقیه، احمد. (۱۴۱۶ق). *البلدان*. بیروت: عالم الکتب...
ابن وردی، عمر بن مظفر. (۱۴۲۸ق). *خریدهٔ العجائب و فریدهٔ الغرائب*. قاهره: مکتبهٔ الثقافهٔ الدینیهٔ.
ابوالفداء، اسماعیل. (۲۰۰۷م). *تقویم البلدان*. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.
ادیب پیشاوری، احمد. (۱۳۴۱). *نگارستان عجایب و غرایب*. تهران: کتابفروشی ادبیه ناصر خسرو.
ازبکستان. (۱۳۸۶). مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه. تهران:
اشپولر، برتولد. (۱۳۸۶). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: علمی و فرهنگی. چ۹...
اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۲۰۰۴م). *مسالک الممالک*. بیروت: دارصادر.
اصفهانی کاتب، عماد الدین. (۱۹۵۵ م/ق۱۳۷۵). *خریدهٔ القصر و جریدهٔ العصر*. بغداد.
افوشته ای نطنزی، محمود. (۱۳۷۳). *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه*. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی. چ۲...
انصاری دمشقی، محمد بن ابی طالب. (۱۳۵۷). *نخبه الدهر فی عجائب ألبر و البحر*. ترجمه سید حمید طبیبیان. فرهنگستان ادب و هنر ایران.
بارتولد، ولادیمیروویچ. (۱۳۶۶). *ترکستان نامه*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه. چ۲...
بارتولد، ولادیمیروویچ. (۱۳۷۹). *گزارش سفر باستان شناسی به آسیای مرکزی*. ترجمه مریم جبه‌داری. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
بروسوی، محمد بن علی. (۱۴۲۷ق). *أوضح المسالک إلی معرفهٔ البلدان و الممالک*. بیروت: دار الغرب الاسلامی.
بغدادی، اسماعیل. (بی تا). *هدیه العارفین (اسماء المولفین و آثار المصنفین)*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
بغدادی، صفی الدین. (۱۴۱۲ق). *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنهٔ و البقاع*. بیروت: دارالجیل.
بکران، محمد بن نجیب. (۱۳۸۱). *جهان نامه*. تلخیص و بازنویسی جواد صفی نژاد. تهران: موسسه فرهنگی اهل قلم.
بلاذری، ابوالحسن. (۱۹۸۸م). *فتوح البلدان*. بیروت: دار و مکتبهٔ الهلال...
بلعمی، ابو علی. (۱۳۷۸). *تاریخنامه طبری*. به کوشش محمد روشن. تهران: سروش. چ۲...
بلنیتسکی، آ. (۱۳۷۱). *خراسان و ماوراءالنهر*. ترجمه پرویز ورجاوند. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چ۲.
بندهش. (۱۳۶۹). به کوشش مهرداد بهار. تهران: توس.
بونی، احمد. (۱۴۲۷ق). *شمس المعارف الکبری*. بیروت: موسسه النور المطبوعات. الطبعه الثانیه.
بیک محمدی، حسن. (۱۳۷۸). *مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران*. اصفهان. دانشگاه اصفهان.
بیهقی، علی بن زید. (۱۳۶۱). *تاریخ بیهق*. به کوشش احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی. چ۳...
بیرونی، محمد. (۱۳۸۰). *الآثار الباقیهٔ عن القرون الخالیهٔ*. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
پیرنیا، حسن. (۱۳۷۵). *تاریخ ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب.
تاریخ سیستان. (۱۳۶۶). به تصحیح ملک‌الشعرای بهار. تهران: پدیده خاور. چ۲...
تورسان زاد، نذیرجان. (۱۳۸۳). *تاریخ و فرهنگ مردم خجند*. مشهد. آستان قدس رضوی.
جوزجانی. (۱۳۶۳). منهاج السراج، *طبقات ناصری*. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
جوینی، علاءالدین عطاملک. (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. به تصحیح و کوشش محمد قزوینی و شاهرخ موسویان. تهران: دستان.
جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. (۱۳۶۸). *اشکال العالم*. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب. مقدمه فیروز منصوری. مشهد. آستان قدس رضوی.
حافظ ابرو، عبدالله. (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*. تهران: میراث مکتوب.
حدود العالم من المشرق الی المغرب. (۱۴۲۳ق). القاهره: الدار الثقافیه للنشر.
حکیم، محمدتقی خان. (۱۳۶۶). *گنج دانش*. به کوشش محمدعلی صوتی و جمشید کیانفر. تهران: زرین.
حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۹۵ م). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر. الطبعه الثانیه.
حمیری، محمد. (۱۹۸۴م). *الروض المطار فی خبر الاقطار*. بتحقیق احسان عباس. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون. الطبعه الثانیه.
دوغلات، میرزا محمد. (۱۳۸۳). *تاریخ رشیدی*. به کوشش عباس قلی غفاری فرد. تهران: میراث مکتوب.

رازی، امین احمد. (بی تا). *هفت‌اقلیم*. تهران: علی‌اکبر علمی.

راقم سمرقندی، میر سید شریف. (۱۳۸۰). *تاریخ راقم*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

رایس، تامارا تالبوت. (۱۳۷۲). *هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دوره اسلامی*. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: انتشارات تهران.

رمضانی پاچی، علی. (۱۳۹۰). *تاجیکستان دیار آشنا*. تهران: رسامنش.

الشریف الدریسی، ابو عبدالله. (۱۴۰۹ق). *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*. بیروت: عالم الکتب.

شکویی، حسین؛ کاظمی، موسی. (۱۳۸۴). *مبانی جغرافیای شهری*. تهران: پیام نور.

شمس منشی، محمد. (۱۳۵۵). *صحاح الفرس*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

الطبری، محمد بن جریر. *(۱۹۶۷م). تاریخ الأمم و الملوک*. بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث. الطبعه الثانیه.

عامری حرضی، یحیی. (۱۴۰۵ق). *غربال الزمان فی وفیات الأعیان*. دمشق. دارالخیر.

عطار، فریدالدین محمد. (۱۳۸۶). *تذکره الاولیاء*. تهران: زوار.

عمری، احمد. (۱۴۲۴ق). *مسالک الابصار فی ممالک الامصار*. ابوظبی. المجمع الثقافی.

العمری، شهاب الدین. (۱۴۲۳ق). *مسالک الابصار فی ممالک الامصار*. ابوظبی. المجمع الثقافی...

غفورف، باباجان. (۱۳۷۷). *تاجیکان*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فرای، ریچارد. (۱۳۸۶). *میراث آسیای مرکزی*. ترجمه اوانس اوانسیان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

قرمانی، احمد. (بی تا). *اخبار الدول و آثار الاول فی التاریخ*. بیروت: عالم الکتاب.

قزوینی، زکریا. (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*. تهران: امیرکبیر.

القلقشندی، احمد. (بی تا). *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء قلقشندی*. بتحقیق محمد حسین شمس الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه.

کاتب بغدادی، قدامه. *(۱۹۸۱م). الخراج و صناعة الکتابة*. بغداد: دار الرشید للنشر.

کستنتکو، اتاماژور. (۱۳۸۳). *شرح آسیای مرکزی*. ترجمه مادروس داود خانف. به تصحیح غلامحسین زرگری نژاد. تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

گردیزی، عبدالحی. (۱۳۶۳). *زین الاخبار*. به کوشش عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

مبارک، ابوالفضل. (۱۳۸۵). *اکبرنامه*. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مجمل التواریخ و القصص. (بی تا). به تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: کلاله خاور. چ۲...

محمد یار بن عرب قطغان. (۱۳۸۵). *مسخرالبلاد*. به کوشش نادره جلالی. تهران: میراث مکتوب.

مسکویه، ابو علی. (۱۳۷۹). تجارب الامم. بتحقیق ابوالقاسم امامی. تهران: سروش. الطبعه الثانیه.

مقدسی، ابوعبدالله. (۱۴۱۱ق). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. القاهره: مکتبه مدبولی. الطبعه الثالثه.

مقدسی، مطهر بن طاهر. (بی تا). *البدء و التاریخ*. بور سعید. مکتبة الثقافة الدینیة.

مقریزی، احمد بن علی. (بی تا). *المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیة*. بتحقیق خلیل عمران منصور. بیروت: دارالکتب العلمیه.

النرشخی، ابوبکر. (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. به کوشش مدرس رضوی. تهران: توس. چ۲...

النویری، شهاب الدین. (۱۴۲۳ق). نهایه الارب فی فنون الادب. قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه.

وامبری، آرمینیوس. (۱۳۸۷). *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*. فتح علی خواجه نوریان. تهران: علمی و فرهنگی. چ۶

هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۵۶). *سفارت نامه خوارزم*. به کوشش علی حصوری. تهران: طهوری.

یعقوبی، احمد. (۱۴۲۲ق). *البلدان*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

carlo sauer, forword to Historical Geography, Annals of the Association of American Geographers, No. 7, Vol. xxxI

carlo sauer, forword to Historical Geography, Annals of the Association of American Geographers, No. 7, Vol. xxxI

Monkhouse F.j, (1969). a dictionary of geography. London.

Schuyler, Eugene. (1877). *Turkestan (*notes of a journey in Russian Turkestan,_Khokand, Bukhara, and Kuldja),New York, Scribner Armstrong.

Zden eK Ku cera. (2008). Historical Goognaphy beween Geography and Historiography klaudyan, Vol. 5, No I, pd.